با خورشید انقلاب
(خاطراتی از رهبر معظم انقلاب)

خانه‌ای در کوچه باغ دل پذیرای همه

گاهی کسانی که در زمینه روانشناسی و رفتارشناسی کار می‌کنند، بر اساس رفتارها یا نشانه‌های رفتاری افراد، تا اندازه‌ای شخصیت فرد را شناسایی و تصویری از شخصیت او ارائه می‌کنند. اگر من بخواهم با توجه به کتابخانه ایشان و قلمرو مطالعاتشان چنین تصویری ارائه کنم، باید بگویم: ایشان مردی دانشمند و ادیب است و شخصیتی است که هم در عالم نظر و هم در عالم عمل، تواناست و نظر و عمل را با هم توأم کرده. تصوری که من از ایشان دارم، تصور انسانی بافرهنگ و فرهیخته و البته متعهد است. یعنی اعتقاداتی دارد و به اعتقادات خودش هم سخت پایبند است و در راه آنچه که به آن ایمان دارد، جهاد و مجاهدت می‌کند. در عالم ارزش و ضد ارزش خنثی نیست و جهت‌گیری‌اش کاملاً روشن و شفاف است اما در عین حال وسعت نظر کم‌نظیری هم دارد؛ یعنی نسبت به چهره‌ها و جریان‌های گوناگون نظر و ارزیابی دارد. آنچه در آقای خامنه‌ای دیده می‌شود، اعتقاد و غیرتمندی است و آنچه دیده نمی‌شود، تعصب و تنگ‌نظری. جمع این دو بسیار مهم است.

تعصب و تنگ‌نظری هردو ناشی از جهل است اما ایشان خیلی چیزها درباره ایران و جهان و راجع به اشخاص و افکارشان می‌دانند و همین آگاهی وسیع، به ایشان انصاف و اعتدالی بخشیده که کم‌مانند است. آقای خامنه‌ای قدر هر اندیشمند و هر جریانی را می‌داند و از دارایی‌های فکری و علمی اشخاص مختلف و از توانایی‌هایشان بی‌اطلاع نیست. به همین جهت است که اشخاص و جریان‌ها هم هرکدام با ایشان ربط و رابطه‌ای دارند. گاهی ایشان شرح احوال پدربزرگ چهره برجسته‌ای را که الان دارد زندگی می‌کند و اینکه او در چه فنی از فنون تبحر داشته را دقیق می‌دانند. وقتی به این چهره می‌رسند، از آن پدربزرگ یاد می‌کنند که من شنیده‌ام یا خودم دیده‌ام که جد بزرگ شما در نجف یا مشهد چنان بوده... این باعث می‌شود که هرکسی بتواند جایگاهی نزد ایشان داشته باشد.

از روشنفکر و شاعر نوپرداز یا شاعر کهن‌سرا گرفته تا دانشمند سلول‌های بنیادین و... هیچ‌کس پیش ایشان غریب نیست. برای همه آنها جنبه‌هایی در شخصیت آقای خامنه‌ای هست که آنها را خوشحال می‌کند. یک‌وقت کتابی از مجتبی مینوی چاپ شده بود به نام «مینوی و گستره ادب فارسی» که خواهر مرحوم مینوی ماه‌منیر مینوی مقالات او را گردآوری کرده بود. چند سال پیش من این کتاب را خواندم. یک نسخه هم برای آقا گرفتم. چون نمی‌دانستم نظر ایشان نسبت به مینوی چیست و آیا با او آشنایی دارند یا نه، پاورچین پاورچین گفتم که آقا این کتاب را هم بد نیست ملاحظه کنید؛ اما دیدم که ایشان مینوی را کاملاً می‌شناسند و نسبت به علم و دانش و شخصیت او نظر مثبت دارند و با او ملاقات هم داشته‌اند. به هر حال ایشان با خوشحالی کتاب را گرفتند و کمی هم درباره مینوی صحبت کردند. مینوی سال ۱۳۵۶ فوت کرده. من بعید می‌دانم اگر همین حالا به هم سن و سال‌های آقا در حوزه مراجعه شود، به تعداد انگشتان دست کسانی باشند که مینوی را بشناسند و تصوری روشن از او داشته باشند.

بنابراین ایشان به برکت مطالعه دائمی در طیفی وسیع و حضور در محافل ادبی و شور و نشاط و ذوقی که در کنار حرکت و تحرک اجتماعی و سیاسی داشته‌اند، ذهنی غنی و دیدی وسیع پیدا کرده‌اند. این در کار رهبری یک کشور بزرگ با پیشینه کهن مانند ایران با چنین مردم بااستعداد و اهل ذوق و با سلیقه‌ها و قومیت‌های گوناگون، بسیار ارزشمند است. من در غزلی که درباره ایشان سروده‌ام، گفته‌ام که:

گر کسی از من نشانی از تو جوید گویمش
خانه‌ای در کوچه باغ دل، پذیرای همه

باتوجه به این ویژگی‌ها اگر بخواهیم از میان شخصیت‌های برجسته فرهنگ و سیاست در تاریخ ایران شخصیتی نزدیک به شخصیت ایشان پیدا کنیم که البته مستلزم این است که احاطه نسبی به فرهنگ و تاریخ ایران داشته باشیم و چهره‌ها را به درستی بشناسیم شاید بتوان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی را آن‌هم صرفاً از برخی جهات، نه از همه جهات مثال زد که البته رئیس کشور نبود؛ وزیر بود، اما وقتی احوالاتش را می‌خوانیم، می‌بینیم در عین حال که امور مهم کشور به دستش بوده، در فضل و دانش هم یگانه دوران خود بوده است. خواجه نصیرالدین طوسی هم از این‌گونه شخصیت‌هاست که در میان رجال سیاسی تاریخ ما از کسانی است که اهل فرهنگ و مطلع از معارف عصر خود بوده است. البته نباید فراموش کرد که هر تشبیهی از یک جهت مُقرِّب است و از جهت دیگر مُبعِّد...

* دکتر حداد عادل - ماهنامه امتداد- ویژه‌نامه رهبری.

ارزش انفاق و علل ترک آن

عباس مجیدی

بارها دیده شده است که وقتی به کمک دیگری نیازمند هستیم و حتی به صورت وام و قرض‌الحسنه از کسی کمکی می‌خواهیم، بی‌اعتنا از خواسته ما می‌گذرند و محلی به نیاز ما نمی‌گذارند. البته شاید بارها خودمان در مواجهه با خواسته‌های دیگران از این‌گونه عمل کرده‌ایم و دستگیر دیگران در شرایط سخت نبوده‌ایم. چه‌بسا از کنار نیازهای ضروری بستگان و خویشان خود که از نظر مالی در تنگنا هستند و به قول معروف به نان شب محتاج هستند، بی‌خیال گذشته‌ایم.

سوال این نوشتار این است که چه علل و عواملی بینشی و نگرشی و عاطفی موجب می‌شود تا این‌گونه رفتاری داشته باشیم که از نظر عرف خردمندان ناپسند و زشت و دور از انسانیت دانسته می‌شود و حتی اگر خودمان به حکم گهی پشت به زین و گهی زین به پشت، وضعیت دگرگون شود و خود نیازمند شویم آسمان و زمین را به ناسزا و دشنام می‌گیریم که انسانیت از جهان رخت بربسته است؟ تحلیل قرآن از علل و عواملی را برای این رفتار نابهنجار انسان بیان می‌کند؟ نویسنده کوشیده در این نوشتار کوتاه به این پرسش بر اساس آیات قرآن پاسخ دهد.

ارزش انفاق و کمک‌های مالی

انفاق که به معای دادن بخشی از مال و غیرمال به دیگری است تا به این وسیله نیازی از انسانی دیگر برطرف شود، از نظر خردمندان امری پسندیده و هنجاری است و اصولا انسانیت انسان را به انس‌گیری با دیگران و کمک به آنان در هر شرایط می‌دانند؛ زیرا انسانیت اقتضا می‌کند که شخص همواره تنها به خود نیندیشد و نه تنها به انسان‌ها حتی موجودات دیگر توجه کند. فطرت و ذات پاک انسانی گرایش به یاری و کمک به دیگران دارد و دستگیری به هر طریق ممکن باعث رضایت درونی شخص می‌شود. از این رو کمک به دیگران و رهایی‌بخشی آنان از مشکلات و گرفتاری‌ها موجب تحقق آرامش درونی می‌شود و آدمی پس از یاری دیگری نوعی احساس آرامش درونی در خود احساس می‌کند که بیرون از توصیف است. خداوند این معنا را در آیات ۲۶۲ و ۲۶۵ و ۲۷۴ سوره بقره بیان می‌کند. اینکه انسان با کمک به دیگری به آرامش دست می‌یابد نشان می‌دهد که گرایش فطری و ذاتی بشر به این است که دستگیر دیگران باشد و نقش ربوبی و پروردگاری خویش را در حق دیگری بجا آورد. لذا هرگونه کمک به دیگران از سوی خردمندان و انسان‌های سالم و باقیمانده بر فطرت انسانی مورد تشویق قرار می‌گیرد و اهل انفاق و کمک به دیگران را می‌ستایند.

خداوند نیز برای تقویت این بخش از سرشت و فطرت انسانی با بیان آموزه‌های دستوری و گزاره‌های شناختی کوشیده است تا مردمان را در مسیر فطرت نگه دارد. از این روست که ایات بسیاری در حوزه بیان فواید و آثار و کارکردهای انفاق به دیگران وارد شده است.

خداوند در آیه ۲۹ سوره فاطر هرگونه انفاق را تجارتی سودمند می‌شمارد به‌گونه‌ای که فواید و آثار آن از میان نمی‌رود و شخص در این معامله و تجارت چیزی جز سود عایدش نمی‌شود. آنچه از نظر قرآن اهمیت دارد وجود روحیه یاری‌رسانی و دستگیری مردمان با انفاق و اعمال دیگر است و کمیت و کیفیت آن چندان تاثیر ندارد هرچند که بهتر آن است که از نظر کیفیت کمک‌رسانی و انفاق، سعی شود تا بهترین چیزها داده و بهترین اعمال انجام شود. (آل‌عمران، آیه ۱۳۴)

در کمک و یاری نباید تنها به خویشان و دوستان و یاران عقیدتی خویش بسنده کرد بلکه حتی باید به غیرمسلمانان نیز عنایت داشت به شرط آنکه این کمک و یاری موجب تسلط آنان بر خود و جامعه نشود. (بقره، آیه ۲۷۲ و مجمع‌البیان ذیل همین آیه)

انفاق در حالت آسایش و دارندگی بیشتر تشویق شده است. (آل‌عمران، آیه ۱۳۳ و ۱۳۵) چنان که انفاق و یاری نهانی و شبانه (بقره، آیه ۲۷۴) و پیش از مرگ (منافقون، آیه ۱۰) از مال حلال و مشروع (بقره، آیه ۳ و ۲۵۴ و ۲۶۷) و بی هیچ منت و آزاری (بقره، آیه ۲۶۲) و تنها در راه خدا و با اخلاص تمام (بقره آیه ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۲۶۱ و ۲۶۲) ارزشمند دانسته شده است. البته این بدان معنا نیست که انسان در حال تنگدستی اقدام به انفاق نکند؛ زیرا کمک‌های اندک کسانی که روحیه انفاق دارند هرچند خود گرفتار تنگدستی مالی می‌باشند بسیار ارزشمند است (آل‌عمران، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴ و توبه، آیه ۷۹) زیرا آنچه مهم است حفظ روحیه انسانی کمک و دستگیری دیگران در همه حالات است و از آنجایی که در فقر و نداری کمک به دیگران این روحیه را حفظ و تثبیت می‌کند ارزشمند دانسته شده است.

از نظر قرآن، کسانی که در هر حال دستگیر دیگران هستند و روحیه خویش را حفظ و ارتقا بخشیده‌اند شامل چند گروه هستند که از جمله آنان اهل تقوا است که از هرگونه پلشتی‌ها و پلیدی‌ها برکنار هستند و همچنان بر فطرت پاک و سلیم خویش مانده‌اند و گرایش ذاتی و فطری خویش را نپوشانده و دفن نکرده‌اند. (بقره، آیات ۲ و ۳ و آل‌عمران، آیات ۱۳۳ و ۱۳۴)

در مرتبه دیگر مومنان قرار می‌گیرند (ابراهیم، آیه ۳۱ و بقره، آیه ۲۶۴ و ۲۱۵) و پس از آن متواضعان و فروتنان می‌نشینند (حج، آیه ۳۴ و ۳۵) که بخشی از سرمایه خویش را می‌بخشند و انفاق می‌کنند.

از دیگر کسانی که این روحیه را حفظ کرده‌اند می‌توان به علما و دانشمندان خداترس و خداجو (فاطر، آیات ۲۸ و ۲۹ و تفسیر کبیر فخر رازی ذل آیه) اشاره کرد که ایشان همواره در اندیشه آمرزش و سپاسگزاری از طریق انفاق‌های مختلف آشکار و نهان مالی و غیرمالی هستند(فاطر آیه ۲۸ و ۳۰)

در مقام بالاتر عبادالرحمان هستند که همانند فرشتگان با عمال عبادی خویش به جایگاه عقلانیت محض رسیده‌اند و همانند فرشتگان در مقام عبودیت و ربوبیت رحمانی نشسته‌اند و از این مقام است که نسبت به همگان رحمانیت می‌ورزند و دستگیر همه مخلوقات می‌باشند (فرقان آیه ۶۳ و ۶۷).

در مقامی برتر، ابرار هستند که در مقام سابقون در مقام عبداللهی قرار گرفته‌اند و ربوبیت خود را از این مقام نسبت به بندگان خداوند دارند.

اهل بیت پیامبر(ص) چنانکه سوره انسان بیان می‌کند از این مقام به یتیمان و اسیران و کافران یاری می‌کنند و از مقام ربوبیت طولی و خلافت الهی تنها به حکم این که مظهر و وجه‌الله هستند در مقام فیض رسانی هستند اطعام می‌کنند.(انسان آیات ۵ تا ۹) زیرا همان طور که از روایات و آیات دیگر برمی‌آید اطعام آنان تنها خوراک نیست بلکه هر چیزی است که وجودات بدان نیاز دارند که شامل افاضه فیض وجود بر آنان و بقای وجودی آنان نیز می‌شود. آنچه در این آیات به عنوان سه مصداق بیان شده است بیانگر همه موجودات ما سوی الله است؛ زیرا موجودات هستی یا بندگان یتیم فقری هستند که نیازمند امدادات الهی هستند تا در مسیر وجودی کمالی قرار گیرند و یا اینکه اسیر و در بند هواهای نفسانی هستند و یا اینکه مبتلا به کفر و شرک و زندقه می‌باشند و همانند ابلیس رانده درگاه ایزد منان می‌باشند ولی اهل بیت(ع) به حکم ربوبیت طولی از مقام عندللهی می‌بایست به همه اینان اطعام کرده و آنان را به کمال لایق و شایسته ایشان برسانند.

عوامل ترک انفاق

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چه علل و عواملی موجب می‌شود تا انسان از این فطرت پاک و سالم انسانی خویش دور شود و به جای آنکه دستگیر دیگران باشد هیچ گونه دست خیری از آستین وی بیرون نمی‌آید؟

خداوند در آیه ۲۹ سوره فاطر هرگونه انفاق را تجارتی سودمند می‌شمارد به‌گونه‌ای که فواید و آثار آن از میان نمی‌رود و شخص در این معامله و تجارت چیزی جز سود عایدش نمی‌شود. آنچه از نظر قرآن اهمیت دارد وجود روحیه یاری‌رسانی و دستگیری مردمان با انفاق و اعمال دیگر است و کمیت و کیفیت آن چندان تاثیر ندارد هرچند که بهتر آن است که از نظر کیفیت کمک‌رسانی و انفاق، سعی شود تا بهترین چیزها داده و بهترین اعمال انجام شود.

خداوند دو دسته علل و عوامل را به عنوان علل بینشی و نگرشی مطرح می‌سازد که نشان می‌دهد که شخص به دلیل بینش نادرست و تربیت غلط از مسیر انسانیت خویش دور می‌شود و بر اثر هواهای نفس درونی و شیاطین بیرونی، فطرت و سرشت پاک خود را دفن کرده و یا از میان برده است و برخلاف فطرت، ترک انفاق می‌کند.

قرآن کفر را به عنوان نخستین علت بینشی ترک انفاق مطرح می‌سازد و تبیین می‌کند که چگونه شخص به سبب تحلیل نادرست از هستی و جهان‌بینی غلط خویش، الهامات فطری و خیری را در خود کشته و بینش نادرست وی او را از خداوند و کارهای هنجاری و عقلانی به سوی کارهای شیطانی و نابهنجار سوق می‌دهد، به گونه‌ای که با هر اندیشه سالم و رفتار عقلانی و فطری بشر مخالفت می‌کند و به انجمن شیطان‌پرست‌ها می‌پیوندد و رفتارهای ناپسند و زشت را مرتکب می‌شود. این گونه است که به جای دستگیری دیگری می‌کوشد تا بر افتاده لگد زند و او را در باتلاق رها ساخته بلکه زمینه فرو رفتن و از میان برداشتن وی را فراهم آورد.

بنابراین کفر نسبت به خداوند نخستین عامل از میان رفتن روحیه انفاق‌گری در بشر است که در آیه ۲۷ سوره یس به آن اشاره می‌کند.

وسوسه شیطان

در این میان شیطان نیز به یاری انسان‌های باطل‌گرا می‌آید و آنان را به ترک انفاق تشویق می‌کند تا زمینه‌های ربوبیتی وی را به کلی از میان بردارد؛ زیرا هرگونه کمک و یاری از سوی بشر به موجود انسانی و غیرانسانی به معنای بروز و ظهور خلافت ربوبی انسان است و شیطان از آنجا که دشمن سوگند خورده خلافت انسانی و ربوبیت اوست نمی‌گذارد تا انسان در مسیری قرار گیرد که ربوبیت خلافتی خویش را بروز و ظهور دهد. لذا شیطان عامل دیگری برای بازدارندگی انسان به شمار می‌آید که در آیات ۲۶۷ و ۲۶۸ سوره بقره از آن سخن به میان آمده و توضیح داده شده است که چگونه وی با وسوسه‌های خویش مانع از انفاق و بروز مقام ربوبیت حتی جزیی انسان می‌شود.

اینکه انسان با کمک به دیگری به آرامش دست می‌یابد نشان می‌دهد که گرایش فطری و ذاتی بشر به این است که دستگیر دیگران باشد و نقش ربوبی و پروردگاری خویش را در حق دیگری بجا آورد. لذا هرگونه کمک به دیگران از سوی خردمندان و انسان‌های سالم و باقیمانده بر فطرت انسانی مورد تشویق قرار می‌گیرد و اهل انفاق و کمک به دیگران را می‌ستایند.

جهل و بخل

در حوزه شناختی و بینشی، جهل از دیگر علل و عوامل ترک انفاق دانسته شده است. خداوند بیان می‌کند که بسیاری از مردم به سبب عدم شناخت واقعی جایگاه آفریدگاری و پروردگاری خداوند، گرفتار بخل می‌شوند و حاضر نیستند به عنوان واسطه فیض خداوندی عمل کنند. از این روست که آنچه خداوند از خزائن بیکران خویش به آنان می‌بخشد برای خویش حفظ می‌کنند آن را سرمایه خویش به صورت گنج درمی‌آورند. این در حالی است که در تحلیل قرآن سرمایه آن است که انسان آن را در نقش ربوبی و فیضی به دیگران برساند و نقش وجه‌الله بودن را در خود تجلی دهد چنانکه ابرار (اهل بیت عصمت و طهارت) این گونه عمل کردند. این فیض‌رسانی به عنوان ربوبیت طولی است که سرمایه واقعی شخص است و به عنوان باقیات صالحات برای او باقی می‌ماند و شخص برای خود مصرف می‌کند اگر به قصد عبودیت و وجه‌الله نباشد و یا کنز می‌کند در حقیقت نعمتی است که به نقمت تبدیل شده و خیری است که به شر مبدل گشته است و در قیامت مایه عذاب شده و با آن پشت و پهلو و چهرگانشان را عذاب می‌کند و دل‌هایشان را می‌سوزانند.

این گونه است که خداوند هر انفاقی را به عنوان ما عندالله شمرده و هر هزینه برای تن‌پروری و خوردن بی‌قصد وجه‌الله و عبدالله شدن را به عنوان بلا می‌شمارد که هیچ آثاری جز زیان، از خود برجا نمی‌گذارد. بنابراین اگر انسان از جهل و نادانی واقعی بیرون آید و بداند که خداوند را خزائنی بسیار است که پایانی ندارد و آنچه به شخص داده می‌شود به عنوان واسطه فیضی است، در این مقام نه تنها اهل بخل نخواهد بود بلکه در مقام فیض و ربوبی قرار می‌گیرد و آن را با بخشش، سرمایه جاودانه جان خویش می‌سازد. (منافقون آیه ۷)

جبرگرایی

خداوند در آیه ۴۷ سوره یس تفکر و بینش جبرگرایی را عامل مهمی می‌شمارد که موجب می‌شود تا انسان از فطرت خویش دور شود و به سوی منع انفاق و دستگیری دیگران گام بردارد. چنین تفکری در عصر پیامبر(ص) در کافران حجاز وجود داشت و همین عامل مانع آن شده بود تا آنان به دستگیری و کمک به دیگران و انفاق مالی اقدام کنند.

آیات ۱۸۰ سوره آل عمران و آیه ۱۰۰ سوره اسراء و ۳۸ سوره محمد و ۱۶ تغابن و ۱۷ تا ۲۴ سوره قلم با اشاره به چنین بینش غلط، بخل را به عنوان مانع بازدارنده از انفاق و موجبات ترک انفاق مطرح می‌سازد و به آدمی هشدار می‌دهد که از این‌گونه رفتار دست بردارد و نقش ربوبیت طولی و خلافت الهی را ایفا کند و از مسئولیت خویش دست بردارد.

خداوند در آیات ۲۶۷ و ۲۶۸ سوره بقره و نیز آیه ۱۰۰ سوره اسراء از مردمان می‌خواهد به دور از وسوسه ابلیسی و شیاطین انسی و جنی امیدوار به رحمت واسعه خداوندی و خزائن بی‌پایان او باشند و به علت ترس از فقر و نداری به دام بخل و ترک انفاق گرفتار نشوند که عواقب بدی در انتظار تارکان انفاق است که یکی از کمترین آنها عدم دستیابی به مقام ربوبیت و پروردگاری در حوزه‌ها و گستره‌های بیشتر است.

برخی از مردمان با چنین تفکری به بهانه‌جویی دست می‌زنند و خواهان بخشش مستقیم خداوند به خلق می‌شوند و بر این بهانه پافشاری می‌کنند که اگر خداوند می‌خواهد به کسی چیزی بدهد و یا دستگیر او شود خود اقدام می‌کند و نیازی نیست که بشری دیگر وارد شود و نقش ربوبیت الهی را بازی کند. این در حالی است که خداوند انسان را برای ایفای نقش واسطه‌گری فیض و خلافت الهی آفریده است و او را چه بخواهد و چه نخواهد در این مقام قرار داده است. از این رو هرکسی نسبت به دیگری مسئولیت یافته و حتی باید پاسخگوی موجودات زمین باشد و اگر در این راه گام برندارد باید پاسخگو باشد و در قیامت حساب پس دهد.

خداوند در آیه ۳۴ سوره نجم برخی از تلقینات سوء از سوی کافران را به عنوان عاملی برای ترک انفاق برخی برمی‌شمارد. به این معنا که برخی نه از روی جهل و یا بینش غلط و نگرش نادرست ترک انفاق می‌کنند بلکه تنها از روی تلقین و تقلید دیگران راه باطل و ضد فطرت را طی می‌کنند.

خداوند در آیات ۲۶۷ و ۲۶۸ سوره بقره و نیز آیه ۱۰۰ سوره اسراء از مردمان می‌خواهد به دور از وسوسه ابلیسی و شیاطین انسی و جنی امیدوار به رحمت واسعه خداوندی و خزائن بی‌پایان او باشند و به علت ترس از فقر و نداری به دام بخل و ترک انفاق گرفتار نشوند که عواقب بدی در انتظار تارکان انفاق است که یکی از کمترین آنها عدم دستیابی به مقام ربوبیت و پروردگاری در حوزه‌ها و گستره‌های بیشتر است.

آیات قرآن به اشکال مختلف به ما هشدار می‌دهد تا نقش ربوبیت طولی را ایفا کرده و به عنوان واسطه فیض الهی عمل کنیم و از انفاق هر آنچه خداوند به ما بخشیده دست برنداریم؛ زیرا در هر مالی حقی را برای نیازمندان و سائلان قرار داده است که از طریق شخص به دیگری می‌رسد؛ از این روست که حتی بر فقیران است که انفاق را ترک نکنند و نقش واسطه‌گری خود را به عنوان خلافت ربوبی ایفا کنند.

اقسام قلب سالم و بیمار از نظر قرآن

از نظر قرآن، انسان سالم کسی است که قلب سالم و سلیم داشته باشد(شعراء، آیه ۸۹؛ صافات، آیه ۸۴)؛ چنانکه انسان بیمار کسی است که قلب بیماری داشته باشد. (بقره، آیه ۱۰؛ توبه، آیه ۱۲۵)

بنابراین،سلامت و بیماری که تعیین‌کننده سرنوشت انسان است، سلامت یا بیماری جسمی نیست، بلکه سلامت و بیماری قلب انسان است.

قلب همان حقیقت نفس و مرتبه‌ای از آن است که مسئولیت‌های شناختی و گرایشی انسان را به عهده دارد. به این معنا که تعقل(حج، آیه ۴۶)، تفقه(اعراف، آیه ۱۷۹)، تدبر(محمد، آیه ۲۴)، بصیرت (حج، آیه ۴۶) و ایمان (حجرات، آیه ۷) شخص مرتبط به قلب انسان است.

قلب انسان در یک کلمه ساحت اندیشه و انگیزه انسان یعنی علم و عمل را به دست دارد. این قلب انسان است که در ساحت علم به جزم و یقین می‌رسد و در ساحت عمل به عزم. بنابراین، وقتی قلب به طور کامل سالم باشد، کنش‌ها و واکنش‌های آن با قلبی که بیمار است، فرق دارد.

البته ممکن است که این بیماری قلب در ساحت علم باشد یا عمل؛ از این رو کنش‌ها و واکنش‌های انسان‌ها در امور زندگی به چهار شکل خودنمایی می‌کند:

۱. قلب سالم علمی و عملی: در چنین حالتی شخص به درستی حق و باطل را می‌شناسد و با ابزارهای سالم بدنی آن را در خارج بروز و ظهور می‌دهد. این گونه افراد از عقل علمی و عملی خوبی برخوردارند و ایمان و آخرت را برای خود دارند، چنانکه امام صادق(ع) در تفسیر عقل می‌فرماید: «مَا عُبِدَ بِهِ الرّحمن واکْتُسِبَ بِهِ الجِنان؛ عقل آن است که بدان خداپرستش و بهشت کسب می‌شود.»(کافی، ج ۱، ص ۱۱) از نظر قرآن، چنین افرادی انسان‌های رشید هستند که نسبت به حق و ایمان گرایش داشته و از کفر و عصیان‌گریزان هستند. (حجرات، آیه ۷)

۲. قلب سالم علمی، ولی بیمار عملی: در چنین حالتی شخص حقیقت را می‌شناسد و به آن علم و جزم و یقین دارد، ولی به سبب بیماری در مقام عزم، هیچ‌گونه تحرکی از خود بروز نمی‌دهد و کاری انجام نمی‌دهد. چنین شخصی مانند کسی است که مار و عقرب را می‌بیند و می‌شناسد، ولی همانند شخص دست و پا بسته و اسیر، اجازه می‌دهد تا آنها نیش بزنند و کاری نمی‌کند. خدا درباره فرعون می‌فرماید که به سبب بصائر و معجزات روشنگر،علم یقین به حقانیت آموزه‌های آسمانی داشت(اسراء، آیه ۱۰۲)، اما به سبب علو و ظلم، عزم بر خلاف داشت و عمل مطابق به علم انجام نمی‌داد: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ و با آنکه دلهایشان بدان(حقیقت) یقین کامل و تمام داشت، ولی از روی ظلم و علو آن را انکار کردند. پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود؟ (نمل، آیه ۱۴) امیرمومنان علی(ع) نیز درباره این افراد می‌فرماید: کم مِن عقلٍ أسیرٍ تحت هویً أمیر؛ چه بسا عقلی که اسیر هوایِ نفس است.(نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۱) از نظر قرآن، مستکبرانی چون فرعون از این گروه هستند.(نمل، آیه ۱۴؛ اسراء، آیه ۱۰۲)

۳. قلب بیمار علمی، ولی سالم عملی: چنین شخصی چون حقیقت را وارونه می‌شناسد، هر چند که در مقام عمل می‌خواهد کار را درست انجام دهد، ولی نمی‌تواند، از همین رو افساد خویش را اصلاح می‌داند و نسبت به این رفتار خویش بی‌شعور است. خدا چنین افرادی را سفیه می‌شمارد؛ از همین رو به جای اسلام آوری از اسلام روگردان می‌شود.(بقره، آیات ۱۰ تا ۱۳ و ۱۳۰) از نظر قرآن، منافقان از این دسته به شمار می‌روند.

۴. قلب بیمار علمی و عملی: چنین شخصی هم در ساحت علم و شناخت، حق و باطل را نمی‌شناسد و تشخیص نمی‌دهد و هم در ساحت عمل، گرایش به حق وگریزش از باطل ندارد. از نظر قرآن، اینان کسانی هستند که ماهیت قلب خویش را با گناه و فجور تغییر داده‌اند به طوری دیگر نمی‌تواند کارکردهای فطری خودش را داشته باشد. کافران این گونه هستند؛ چرا که آنان قسی‌القلب شده‌اند.(مائده، آیه ۱۳؛ حج، آیه ۵۳؛ زمر، آیه ۲۲)

چراغ راه

شاخص سعادتمندی جامعه

قال‌الامام علی(ع): «لن تقدس امه لا یوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع».

امام علی(ع) فرمود: هیچ ملتی به مقام قداست (سعادت) نمی‌رسد مگر آنکه افراد ضعیفش بتوانند، حقوقشان را از اقویا بدون لکنت زبان مطالبه کنند.[1]

۱- نهج‌البلاغه - نامه ۵۳

حکایت خوبان

شرایطی که در آن باید راه نجات را از خدا خواست!

امام صادق(ع) می‌فرماید: آنگاه که دیدی قاضیان برخلاف آنچه خدا امر کرده حکم می‌کنند، و دیدی فرمانروایان خیانتکاران را امین خود ساخته‌اند، و دیدی فرمانروایان از اهل فسق و بدکاری، حق حساب می‌گیرند، و دیدی بر سر منبرها، به تقوی توصیه می‌شود، ولی خود گوینده به آنچه که می‌گویند عمل نمی‌کند، و دیدی که نماز را سبک می‌شمرند، و دیدی در صدقه و زکاتی که داده می‌شود، قصد رضای خدا در میان نیست، و دیدی نهایت اندوه مردم، شکم و شهوت آنها است، و باکی از این ندارند که چه بخورند و با که همبستر شوند، و دیدی که دنیا به آنها روی آورده و دیدی که نشانه‌های حق و درستی پوشیده شده‌اند... در این هنگام، برحذر باش و از درگاه خداوند سبحان نجات خویش را بخواه، و بکوش تا خداوند عزوجل تو را برخلاف روش چنین مردمی بیند[1]

۱- الکافی، ج۸، ص ۳۸

پرسش و پاسخ

حقوق متقابل مردم در جامعه

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام مردم در یک جامعه چگونه حق و حقوقشان تعریف و در مقام عمل محقق می‌شود؟

پاسخ:

نکاتی درباره حق

۱- ملاک حق‌گرایی عمل است

امام علی(ع) می‌فرماید: الحق اوسع الاشیاء فی‌التواصف و افیقها فی‌التناصف» حق آسان‌ترین چیزها است به زبان و مشکل‌ترین کارها است در عمل (نهج‌البلاغه- خطبه ۲۱۴) یعنی میدان حق برای گفتن و بیان و خطابه و مقاله و سخنرانی و وسیع‌ترین میدان‌ها است، ولی در عمل و مراعات و اجرای عدل و انصاف و تسلیم شدن تنگ‌ترین میدانها است! لذا نباید فریب حرفها و سخنرانی‌ها و گفتمان‌های شفاهی را خورد و قضاوت کرد بلکه در مقام عمل و مراعات باید دید که به چه میزان بر پایه حق و عدل و انصاف عمل می‌شود! آنچه بشر در برابر آن تعظیم می‌کند، خود حق و مراعات حقوق است، ولی گاهی برخی اشخاص تحت تأثیر حرف قرار می‌گیرند و حرف را دلیل روحیه و عقیده و ملکات اخلاقی قرار می‌دهند و از این طریق به خطا می‌روند و گمراه می‌شوند!

۲- حقوق یکطرفه نیست

امام علی(ع) می‌فرماید: «لایجری لاحدالاجری علیه و لایجری علیه الاجری له» حق له هیچ کس قرار داده نشده مگر آنکه علیه او نیز قرار داده شده و علیه هیچ کس قرار داده نشده مگر آنکه له او نیز قرار داده شده (همان). حقوق مردم بر مردم یکطرفه نیست! متبادل و متقابل است. اگر کسی بر کسی حقی دارد، معادل آن هم حقی از آن طرف برعهده او هست. به تعبیر دیگر هر کسی به هر اندازه از اجتماع طلبکار است، و اجتماع را در برابر خود موظف می‌داند، به همان نسبت مدیون اجتماع است. حق و تکلیف، دوش به دوش یکدیگرند. این طور نیست که همه حق‌ها را به بعضی داده باشند و همه تکلیفها را بر دوش بعضی دیگر گذاشته باشند. حق بهره است و تکلیف زحمت و کار و مشقت. هرکس که از اجتماع بهره‌ای می‌برد، باید به همان نسبت متحمل زحمت و به دوش کشیدن بار اجتماع باشد. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: از رحمت خدا به دور است کسی که سنگینی‌اش بر دوش اجتماع باشد (و باری از دوش دیگران بر ندارد) (فروع کافی، ج ۵، ص ۷۲۰) حقوق متقابل پدر و فرزند، حقوق زن و شوهر، حقوق معلم و شاگرد، حقوق همسایه با همسایه، همسفر با همسفر، حقوق حاکم و رعیت و... از مصادیق حقوق طرفینی و متبادل است. نسبت به سایر موجودات هم کم و بیش همین طور است تا هر جا که شعاع بهره و استفاده انسان امتداد دارد، دایره تکلیف انسان هم وسعت دارد. (سرزمینها، چهارپایان و حیوانات و...)

۳- در مورد خدا جاده حق یکطرفه است

امام علی(ع) می‌فرماید: اگر کسی باشد که او بر دیگران حق داشته باشد، و دیگران بر او حقی نداشته باشند، او فقط ذات اقدس الهی است. زیرا حقی که او بر بندگان دارد به معنای حظ و بهره نیست که در عوض دینی برعهده او بیاید. این معانی درباره مخلوقات صادق است که از یکدیگر بهره می‌برند و به یکدیگر بهره می‌رسانند. خداوند غنی مطلق و فیاض مطلق است. قرآن کریم می‌فرماید: «لایسئل عما یفعل و هم یسئلون» خداوند در مورد افعال خود مورد سؤال واقع نمی‌شود، بلکه این انسان است که در برابر نعمتها و مواهب افاضی خداوند باید پاسخگو باشد (انبیاء- ۲۳)

مهم‌ترین حقوق الهی بر مردم

امام علی(ع) می‌فرماید: مهم‌ترین حقوقی که خداوند در این عالم قرار داده، حق والی بر رعیت و حقوق رعیت بر والی است، و این حقوق را مایه نظام الفت و عزت قرار داده است. اگر این حقوق متبادل شود، آن وقت حق مطلقاً محترم می‌گردد. کار دین و دنیا درست می‌شود و محیط و زمان اصلاح می‌گردد. شما نباید توقع داشته باشید که صالح بودن من به تنهایی کافی باشد برای اصلاح امور، من خودم شخصاً تا آخرین درجه، رعایت وظایف خودم و حقوق شما را می‌کنم. اما این کافی نیست! ش